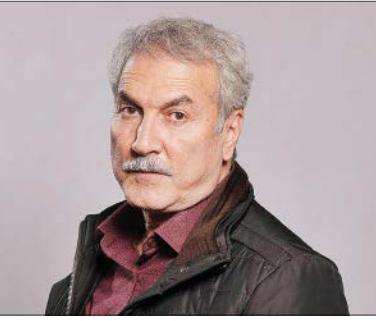


جای خالی سینمای اجتماعی با موضوع کردستان

فیلم سینمایی «اشک سرما» به کارگردانی عزیزا حمیدنژاد، پی از مددود آثاری است که در آن به جنایات جنگ کومله پرداخته شده است. درین فیلم، سربازی برای پاکسازی منطقه‌ای که توسط نیروهای کومله می‌گذاری شده، به یک روستایی مرزی در کردستان اعزام می‌شود. بدليل موقعيتی که او درین مأموریت پیدا می‌کند، نیروهای کومله دختری به نام روانا را مأمور می‌کنند، نیز باشندگان این روستا به غاری در کوهستان موجب می‌شود که این سریاز در موقعیتی قرار گیرد که جان این دختر روستایی را که در بوان گم شده بگات دهد وین دو برای نجات خود و فرار از سرما به غاری پناه می‌برند.



عزیزا حمیدنژاد، کارگردان اشک سرما درباره ساخت این فیلم گفت: اصولاً فیلم اشک سرما برای طرح مسائل و تبعات گسترش اختلاف افکاری بین قومیت‌های ایران ساخته شد و طرح چنین مشکلاتی موضوع این فیلم است. البته اشک سرما نهایی فیلم من درباره کردستان نیست. بدنه چارا فیلم درباره این موضوع ساخته‌ام. یکی از آنها مسنت زمان جنگ ایران و عراق، بهمن «زنگنه» در ازایعات است. دیگری درباره این شبابی از اینکشاف نگاه می‌کرم. گوشش را زین بریدند. آن را روی میز گذاشتند. دریاچه این اتفاق را می‌دانم. همه‌موده را فراگرفته بود. از این اتفاقات نگاه می‌کنم. گوشش را زین بریدند. عده‌ای که تاب تحمل نداشتند از هوش رفته بودند اما آن گز خونخوار لایعق. کاردار روی لب‌های این عزیزگان شد. به یکی از آنها گفتم: می‌خواهند چه کار کنند؟ گفت: می‌خواهند معلم‌اش کنند! نفسم به شماره افقان. سینه‌ام سنگینی می‌کرد. صدای فریاد آقا جواد بلند شد: خدا! ایا... نمی‌توانستم ببینم. آخر مگر یک نوجوان قدر طاقت دارد! خون از صورت او فواره می‌زد. ابدانی این را زین بریدند. آن را روی میز گذاشتند. دست های راهروی چشمانت نگاه می‌کرم. چشمانت رامی‌ستم و دوباره نگاه می‌کرم. گوشش را زین بریدند. عده‌ای که تاب تحمل نداشتند از هوش رفته بودند اما آن گز خونخوار لایعق. کاردار روی صدای ازوای اشتنید. ساكت و خاموش. از طنانه‌گران‌گرفت. بعد هنامدت زیادی ایران شنبیانی و اسفاده از تسلیحات کشتن جمعی در جلیجه است. فیلم سوم «شکوفه‌های سنجی» است که دریاچه می‌دانم. از زمانه‌ای که از زمان حجج تحمیلی گروهک توریستی در ۳۱ مرداد ۱۳۶۶ و در کشاش چنگ تحمیلی، گروهک توریستی و چناییکار کومله شیانه به منزل خانم «فرشته با خوبی» ازیوانان متدين را خیر و حافظ قران در شهرستان مربیان در استان کردستان حمله کرده و منطقه‌ی شوند تاهمش، شهید احمد مرد خی - از علمای دینی کردستان - به خانه بزرگد و سپس هر دو راستگیر کرده و با خود می‌برند. دشمنی معنا ندارد. جون ما یک کشور و ملت هستیم و در کنارهم می‌توانیم این را بزرگ کنیم. وشهید فرشته‌با خوبی شد. همه این مواد باعث تغییب من به ساخت اشک سرما در سال ۸۲ شد. این کارگردان با اشاره به تأثیر موقیع بیان کرد: کردستان در گذشته پیک منطقه‌ی پرترشی بوده است. به لحاظ فرهنگی و قومی هم مردم ایران بود که تلفات زیادی در پرداخته است و چهارمین فیلم درین موضوع، فیلم اشک سرماست که به مسائل و تعامل بین نیروهای نظامی کشور و مردم مطبله می‌پردازد.

پشت میزشینی در شرایط حساس رسانه‌ای پذیرفتنی نیست

در اردیگاه اسرآقدم می‌زدم، بیشتر سر رانگاه کردم، چه کسی مرا صدا می‌کرد؟!

اکبر اقا مرتضی شناسی؟ خوب بخیره شدم. یکی از دوستان بسیجی بود، آقا جواد. نوجوان رعنایی بسیجی معروف به «آقا جواد ذاکر» چون همیشه در حال کشیده بود. اما چقدر تغییر کرده بودا باین که ۱۷ سال پیشتر نداشت خیلی مسن نمود. دایی‌جیاود که متوجه شدم شرابی این اردوگاه طرفداران خلق از اردوگاه‌های نازی نیز مخفوق ترقیات است. پرسیدم اوضاع چطور است؟

چشمانت شر از ارشک شد. گفت: چطور آدم شاهد مثله‌دن رفاقتی

که او درین مأموریت پیدا می‌کند، نیروهای کومله دختری به

نام رواناک را مأمور می‌شود که این سریاز در موقعیتی قرار

گیرد که جان این دختر روستایی را که در بوان گم شده

نجات دهد وین دو برای نجات خود و فرار از سرما به غاری

پناه می‌برند.

در کوهستان موجب می‌شود که این سریاز در موقعیتی قرار

گیرد که جان این دختر روستایی را که در بوان گم شده

نجات دهد وین دو برای نجات خود و فرار از سرما به غاری

پناه می‌برند.

در اردیگاه اسرآقدم می‌زدم، بیشتر سر رانگاه کردم، چه کسی مرا صدا می‌کرد؟!

اکبر اقا مرتضی شناسی؟ خوب بخیره شدم. یکی از دوستان بسیجی بود، آقا جواد. نوجوان رعنایی بسیجی معروف به «آقا جواد ذاکر» چون همیشه در حال کشیده بود. اما چقدر تغییر کرده بودا باین که ۱۷ سال پیشتر نداشت خیلی مسن نمود. دایی‌جیاود که متوجه شدم شرابی این اردوگاه طرفداران خلق از اردوگاه‌های نازی نیز مخفوق ترقیات است. پرسیدم اوضاع چطور است؟

چشمانت شر از ارشک شد. گفت: چطور آدم شاهد مثله‌دن رفاقتی

که او درین مأموریت پیدا می‌کند، نیروهای کومله دختری به

نام رواناک را مأمور می‌شود که این سریاز در موقعیتی قرار

گیرد که جان این دختر روستایی را که در بوان گم شده

نجات دهد وین دو برای نجات خود و فرار از سرما به غاری

پناه می‌برند.

در اردیگاه اسرآقدم می‌زدم، بیشتر سر رانگاه کردم، چه کسی مرا صدا می‌کرد؟!

اکبر اقا مرتضی شناسی؟ خوب بخیره شدم. یکی از دوستان بسیجی بود، آقا جواد. نوجوان رعنایی بسیجی معروف به «آقا جواد ذاکر» چون همیشه در حال کشیده بود. اما چقدر تغییر کرده بودا باین که ۱۷ سال پیشتر نداشت خیلی مسن نمود. دایی‌جیاود که متوجه شدم شرابی این اردوگاه طرفداران خلق از اردوگاه‌های نازی نیز مخفوق ترقیات است. پرسیدم اوضاع چطور است؟

چشمانت شر از ارشک شد. گفت: چطور آدم شاهد مثله‌دن رفاقتی

که او درین مأموریت پیدا می‌کند، نیروهای کومله دختری به

نام رواناک را مأمور می‌شود که این سریاز در موقعیتی قرار

گیرد که جان این دختر روستایی را که در بوان گم شده

نجات دهد وین دو برای نجات خود و فرار از سرما به غاری

پناه می‌برند.

در اردیگاه اسرآقدم می‌زدم، بیشتر سر رانگاه کردم، چه کسی مرا صدا می‌کرد؟!

اکبر اقا مرتضی شناسی؟ خوب بخیره شدم. یکی از دوستان بسیجی بود، آقا جواد. نوجوان رعنایی بسیجی معروف به «آقا جواد ذاکر» چون همیشه در حال کشیده بود. اما چقدر تغییر کرده بودا باین که ۱۷ سال پیشتر نداشت خیلی مسن نمود. دایی‌جیاود که متوجه شدم شرابی این اردوگاه طرفداران خلق از اردوگاه‌های نازی نیز مخفوق ترقیات است. پرسیدم اوضاع چطور است؟

چشمانت شر از ارشک شد. گفت: چطور آدم شاهد مثله‌دن رفاقتی

که او درین مأموریت پیدا می‌کند، نیروهای کومله دختری به

نام رواناک را مأمور می‌شود که این سریاز در موقعیتی قرار

گیرد که جان این دختر روستایی را که در بوان گم شده

نجات دهد وین دو برای نجات خود و فرار از سرما به غاری

پناه می‌برند.

در اردیگاه اسرآقدم می‌زدم، بیشتر سر رانگاه کردم، چه کسی مرا صدا می‌کرد؟!

اکبر اقا مرتضی شناسی؟ خوب بخیره شدم. یکی از دوستان بسیجی بود، آقا جواد. نوجوان رعنایی بسیجی معروف به «آقا جواد ذاکر» چون همیشه در حال کشیده بود. اما چقدر تغییر کرده بودا باین که ۱۷ سال پیشتر نداشت خیلی مسن نمود. دایی‌جیاود که متوجه شدم شرابی این اردوگاه طرفداران خلق از اردوگاه‌های نازی نیز مخفوق ترقیات است. پرسیدم اوضاع چطور است؟

چشمانت شر از ارشک شد. گفت: چطور آدم شاهد مثله‌دن رفاقتی

که او درین مأموریت پیدا می‌کند، نیروهای کومله دختری به

نام رواناک را مأمور می‌شود که این سریاز در موقعیتی قرار

گیرد که جان این دختر روستایی را که در بوان گم شده

نجات دهد وین دو برای نجات خود و فرار از سرما به غاری

پناه می‌برند.

در اردیگاه اسرآقدم می‌زدم، بیشتر سر رانگاه کردم، چه کسی مرا صدا می‌کرد؟!

اکبر اقا مرتضی شناسی؟ خوب بخیره شدم. یکی از دوستان بسیجی بود، آقا جواد. نوجوان رعنایی بسیجی معروف به «آقا جواد ذاکر» چون همیشه در حال کشیده بود. اما چقدر تغییر کرده بودا باین که ۱۷ سال پیشتر نداشت خیلی مسن نمود. دایی‌جیاود که متوجه شدم شرابی این اردوگاه طرفداران خلق از اردوگاه‌های نازی نیز مخفوق ترقیات است. پرسیدم اوضاع چطور است؟

چشمانت شر از ارشک شد. گفت: چطور آدم شاهد مثله‌دن رفاقتی

که او درین مأموریت پیدا می‌کند، نیروهای کومله دختری به

نام رواناک را مأمور می‌شود که این سریاز در موقعیتی قرار

گیرد که جان این دختر روستایی را که در بوان گم شده

نجات دهد وین دو برای نجات خود و فرار از سرما به غاری

پناه می‌برند.

در اردیگاه اسرآقدم می‌زدم، بیشتر سر رانگاه کردم، چه کسی مرا صدا می‌کرد؟!

اکبر اقا مرتضی شناسی؟ خوب بخیره شدم. یکی از دوستان بسیجی بود، آقا جواد. نوجوان رعنایی بسیجی معروف به «آقا جواد ذاکر» چون همیشه در حال کشیده بود. اما چقدر تغییر کرده بودا باین که ۱۷ سال پیشتر نداشت خیلی مسن نمود. دایی‌جیاود که متوجه شدم شرابی این اردوگاه طرفداران خلق از اردوگاه‌های نازی نیز مخفوق ترقیات است. پرسیدم اوضاع چطور است؟

چشمانت شر از ارشک شد. گفت: چطور آدم شاهد مثله‌دن رفاقتی

که او درین مأموریت پیدا می‌کند، نیروهای کومله دختری به

نام رواناک را مأمور می‌شود که این سریاز در موقعیتی قرار

گیرد که جان این دختر روستایی را که در بوان گم شده

نجات دهد وین دو برای نجات خود و فرار از سرما به غاری

پناه می‌برند.

در اردیگاه اسرآقدم می‌زدم، بیشتر سر رانگاه کردم، چه کسی مرا صدا می‌کرد؟!

اکبر اقا مرتضی شناسی؟ خوب بخیره شدم. یکی از دوستان بسیجی بود، آقا جواد. نوجوان رعنایی بسیجی معروف به «آقا جواد ذاکر» چون همیشه در حال کشیده بود. اما چقدر تغییر کرده بودا باین که ۱۷ سال پیشتر نداشت خیلی مسن نمود. دایی‌جیاود که متوجه شدم شرابی این اردوگاه طرفداران خلق از اردوگاه‌های نازی نیز مخفوق ترقیات است. پرسیدم اوضاع چطور است؟

چشمانت شر از ارشک شد. گفت: چطور آدم شاهد مثله‌دن رفاقتی

که او درین مأموریت پیدا می‌کند، نیروهای کومله دختری به

نام رواناک را مأمور می‌شود که این سریاز در موقعیتی قرار

گیرد که جان این دختر روستایی را که در بوان گم شده

نجات دهد وین دو برای نجات خود و فرار از سرما به غاری

پناه می‌برند.

در اردیگاه اسرآقدم می‌زدم، بیشتر سر رانگاه کردم، چه کسی مرا صدا می‌کرد؟!

اکبر اقا مرتضی شناسی؟ خوب بخیره شدم. یکی از دوستان بسیجی بود، آقا جواد. نوجوان رعنایی بسیجی معروف به «آقا جواد ذاکر»